

• پیاده‌رو •  
محمد امین قائمی راد

### فرصت‌های جدید بازنشستگی برای بهبود زندگی شخصی واجتماعی

حدود نیم‌قرن قبل کارکنان سازمان‌ها قبل از بازنشسته شدن از نظر جسمی و روحی فرسوده و آسیب‌دیده بودند؛ اغلب آنان تنها چند سال پس از بازنشستگی دوام می‌آوردند. امروزه الگوی کار و سبک زندگی با تأثیرگذاری بر شرایط بهداشتی و ویژگی‌های بدن و ذهن انسان، به طول عمر کارکنان انجامیده است. بسیاری از کارکنان در حدود ۵۰ سالگی بازنشسته می‌شوند در حالی که گاه تا ۳۰ سال بعد نیز شادابی و توانایی حضور موثر در جامعه را حفظ می‌کنند.

مایکل کوهن، جامعه‌شناس آلمانی، سال گذشته در سخنرانی خود در انجمن جامعه‌شناسی ایران از یک پدیده عجیب سخن گفت: «نارضایتی دستگاه‌های رفاه و تأمین اجتماعی در اروپا از بهبود کیفیت زندگی مردم!» براساس روایت او از این معما، متوسط طول عمر انسان‌ها در حال افزایش است؛ در جوامع معاصر آدم‌ها دیرتر پیر می‌شوند و بیشتر عمر می‌کنند، اما دستگاه‌های برنامه‌ریزی دولتی و سازمان‌های بیمه از این پدیده نوظهور اظهار نارضایتی می‌کنند. این سازمان‌ها و دستگاه‌ها از افزایش ضریب وابستگی جمعیت و متناسب با آن از افزایش هزینه‌های دولت و دستگاه‌های بیمه و سازمان‌های بهداشتی برای تأمین سلامتی، پرداخت حقوق بازنشستگی و سایر هزینه‌های سالمندی نگران‌اند!

این فرایند نشان‌دهنده غلبه مقوله‌بندی‌های سازمانی و طبقه‌بندی آدم‌ها بر ذهنیت و احساسات تک‌تک آدمیان است. آدم‌ها به‌عنوان افراد خاص رضایت‌بیشتری از افزایش طول عمر خود دارند، ولی سازمان‌ها و نهاده‌ها که با اعداد و ارقام سود و زیان کار می‌کنند، نارضتی‌تر می‌شوند. این سازمان‌های تأمین رفاه و بیمه بازنشستگی با استناد به شاخص‌های آماری و جمعیتی خواهان کاهش هزینه‌ها و افزایش بهره‌وری هستند و این دریافت، به طور مستقیم و غیرمستقیم، به معنای مرگ بیشتر آدمیان در سنین پایین‌تر است. برخی سازمان‌های بازنشستگی تمایل ندارند با کسر حدود بیست سال حق بیمه بازنشستگی از حقوق کارکنان، گاه تا چهل سال به آنان حقوق بازنشستگی بدهند.

این پارادوکس عجیب تعارض بین منافع سازمان‌ها و منافع افراد را نشان می‌دهد. آدمیان برای تأمین رفاه و بهبودی بیشتر خود سازمان‌هایی را راه‌اندازی می‌کنند ولی اقتضائات مربوط به بهره‌وری، محاسبات هزینه و سود را به آنجا می‌رساند که این سازمان‌ها از طول عمر مشترکین خود خوشحال نباشند.

طولانی شدن ایام بازنشستگی هم از طرف دستگاه‌های رفاه و تأمین اجتماعی و هم از طرف خودافراد باید به‌عنوان یک فرصت انسانی تلقی شود. شاید امروزه بتوان از برنامه‌ریزی ایام بازنشستگی درست مثل برنامه‌ریزی ایام اشتغال سخن گفت. افراد بازنشسته توان کار و فعالیت دارند و دیگر برچسب بازنشسته بودن نباید به معنای خداحافظی با دنیای کار تلقی شود.

تأمانی که دستگاه‌ها و سازمان‌های گوناگون خود را با پیدایش این روند جدید- یعنی افزایش تعداد بازنشستگان فعال و تندرست- تطبیق بدهند، این خود افراد هستند که باید به شیوه‌های خلاق و مبتکرانه برای سال‌های بازنشستگی خود برنامه‌ریزی کنند. برنامه‌ریزی برای فعالیت‌های مولد و سازنده در ایام بازنشستگی نباید صرفاً به دلیل نیازهای اقتصادی صورت‌بگیر؛ فعالیت‌های انسانی صرف‌نظر از مزایای مادی و شخصی آن اهمیت دارد. این فعالیت‌ها به میزانی که از قلمرو مشارکت اقتصادی اجباری به قلمروهای مشارکت‌های داوطلبانه و دارای ابعاد فرهنگی و اجتماعی حرکت کنند، نه تنها به گسترش کیفیت زندگی افراد می‌انجامد بلکه جامعه انسانی‌تر، سالم‌تر و پویاتری را برای همه به‌ارمغان می‌آورد.

جامعه‌شناس

## قصه زندگی آدم‌ها

صفحه آدم‌ها جایی برای قصه گفتن است. می‌خواهیم در این صفحه هفته‌نامه آتیه‌نو، قصه آدم‌ها را برای شما بگوییم. آدم‌هایی که همیشه پیرامون ما هستند. آدم‌های معمولی که مثل مادر کارشان موفق می‌شوند، شکست می‌خورند، می‌برند و می‌بازند. آدم‌هایی که مثل ما گر به می‌کنند، می‌خندند، شادند و گاهی غمگین؛ آنهایی که مثل ما عاشق می‌شوند و برای زندگی می‌جنگند. قصه آدم‌هایی که ما باشیم در این صفحه نگارش می‌شود. شما هم اگر کسی در اطرافتان می‌شناسید که قصه زندگی‌اش شنیدنی است به ایمیل heydarian.javad61@gmail.com پیام دهید و بگویید تا قصه او را بنویسیم.



یکشنبه ۱ شهریور ۱۳۹۴ ● شماره هجده

A T I V E H N O

برای بچه‌ها نبود.» دست آخر به خانه اجاره‌ای پردیس رسیدند. دخترها درس خوانده‌اند. مدرجی زبان انگلیسی، معماری و آی‌تی. صحبت از کار بچه‌ها که می‌شود همه حرف دارند. مادر بزرگ هم در فرصت کوتاه یک نگاه و سر تکان دادن تأیید می‌کند که مشکل همین‌جاست. «بچه‌ها درس خوانده‌اند اما تا حالا به هر دری زده‌اند کاری پیدا نکردند. یکی از دخترهایم فوق لیسانس است.» اعیانی دست‌ها را به هم می‌مالد و بر زانو می‌کشد. «پسر هم چند بار کار و کاسبی راه انداخت اما نشد.»

#### ■ یک ایده، یک امید

اعیانی طبق عادت ۳۰ ساله صبح از خواب بیدار می‌شود. می‌رود نانواپی و به خانه بر می‌گردد. اگر اهل خانه خرید دیگری داشته باشند، انجام می‌دهد. برای این خریده‌ها یک یا دوبار از خانه بیرون می‌زند و زود بر می‌گردد. «اهل نشستن در پارک نیستم.» زن چای می‌آورد و آرام زمزمه می‌کند: «اعصابش خرد می‌شود در خانه. کاری ندارد. دستش را می‌گذارد زیر چانه و هی فکر می‌کند. فکر.» هفته‌ای دوبار هم به همکاران اداره سر می‌زند. با «وسيله» ای که می‌گوید فرسوده است و هر بار یک چیزش خراب می‌شود و در راه اسیرش می‌کند. دست می‌کشد بر بازو. «یک بار زمین‌خورده‌ام. تاندون دستم پاره شد. عصبش آسیب دید. دکتر گفته اگر عمل شود دیگر در نمی‌رود. عملش ۳۰ میلیون تومان خرج دارد. می‌ترسم بروم زیر تیغ جراحی و ۳۰ میلیون تومان بدهم و درست نشود.» اعیانی همه این دردها را در جواب سوال‌های بی‌دربی می‌گوید و گرنه هر لحظه که سکوتی بر اتاق می‌نشیند، «خدایا شکر» می‌گوید و لیخند می‌زند: «باید زندگی کرد.»

دوروزی که اعیانی به هزار زحمت از ۱۵ کیلومتری شرق تهران خود را به پایتخت می‌رساند، به دنبال چیزی است، روزنه‌ای بمفری، چاره‌ای، برای خلاصی از تکرار. «همکاران تان می‌گویند شما تازگی‌ها کار دومی انتخاب کرده‌اید؟»

چشم‌های آرام اعیانی به جنبش می‌افتد. رازی در کار نیست. به زن نگاه می‌کند که خالق این ایده بوده. زن خود را در چادر گلدار می‌پیچد و آب دهان را قورت می‌دهد. مرد برای پاسخ دادن مکث می‌کند. می‌خواهد کمی فکر کند و بعد از یک جایی جواب دادن را شروع کند. «بله دوماهی می‌شود که خشکبار بسته‌بندی می‌کنم و می‌برم اداره به همکارانم می‌فروشم.»

حالا که همه چیز زندگی را گفته، آرام‌تر از قبل خود را در میل راحتی رها می‌کند. پسر می‌رود و با چند بسته پسته و بادام و زرشک و شکک بر می‌گردد. دوماه پیش، در راه بازگشت از مشهد در سبزوار توقف می‌کنند. زن نهییش می‌زند که این بار امتحان می‌کنیم؛ ببینیم چه می‌شود، کار است دیگر. زن راست می‌گوید، روزگار ۱۵ نفر با یک میلیون و ۱۵۰ هزار تومان سخت می‌گذرد. از مغازه یکی از همشهری‌ها مقداری خشکبار می‌خرند و در خانه بسته‌بندی می‌کنند. روز اولی که چند بسته را برداشت و از در اداره وارد شد، برایش سخت بود که بعد از این همه سال برای فروش خشکبار به محل کار برگردد. همکارها هم زیاد استقبالی نکردند، اما دفعات بعدی اوضاع کمی بهتر شد. زن زمزمه می‌کند: «بهرتر از نشستن در خانه است.» مرد دستی بر سر و صورت می‌کشد. مادر بزرگ هم در پاک کردن خشکبار کمک می‌کند. این را با لیخندگی به پهنای صورت گردش می‌گوید. حالا یخ خانواده آب شده. حالا اهل خانه به مهمان‌ها نزدیک‌تر شده‌اند و دل‌شان می‌خواهد بروند در آشپزخانه ناهاری بار بگذارند، مهمان‌ها هم ساعتی پاها را دراز کنند و از خودشان حرف بزنند تا ساعت روی دیوار تند تند، و با عجله بروند تا به غروب زمستانی گرم این خانه برسد. وقتی عکاس هفته‌نامه با هیجان از امکان پروراندن این ایده حرف می‌زند، شوقی در خانه چشم مرد زبانه می‌کشد. «اسمش را می‌شود گذاشت خشکبار اعیانی. شما که محصولی با این کیفیت عرضه می‌کنید، می‌توانید کارتان را توسعه بدهید.» اعیانی در میان شمشه فرش می‌ایستد. «من هر کاری از دستم بر بیاید انجام می‌دهم. تنها آرزوی من این است که بچه‌ها کاری پیدا کنند.»

زنگ در به صدا در می‌آید، دخترها در آستانه در می‌ایستند و پا به خانه پدری می‌گذارند. خانه‌ای آراسته و پیراسته. بدون هیچ شی اضافی، با پنجره‌هایی که به روی کوه با می‌شود.



راز این مرد ایستادن در برابر سختی‌های زندگی است، او با این بسته‌های آجیل کسب و کار کوچکی راه انداخته تا شرمندۀ زن و بچه‌اش نشود

• نرگس جودکی •  
nargesjudaki@gmail.com

زندگی آقای محمد اعیانی سبزواری ۷۵ متر است. در بیست و چهار ساعت شبانه‌روز او در حال می‌نشیند و به این می‌اندیشد که چطور می‌شود تغییری در این فاقیق تکرار شونده ایجاد کرد. در ۶۲ سال عمری که از سر گذرانده چندبار جغرافیای زندگی را عوض کرده؛ از سبزواری به مشهد، شهر ری، شاهرود و حالا این خانه مسکن مهری در پردیس، پای کوه. بعد از یک ساعت گفت‌وگو، در مرکز شمشه فرش می‌ایستد و دست‌ها را به آسمان می‌برد: «تنها آرزوی من این است: بچه‌ها بروند سر کار.»

اعیانی برای آن که پسر بزرگش بتواند جایگزین او در بخش نگهداری یک سازمان باشد به این در و آن در هم زده اما «هیچ جوابی ندادند. باید پارتی داشته باشی. حتی خواستیم که راننده سازمان بشود اما قبول نکردند.» پسر زیر پنجره و رویه روی پدر می‌نشیند. هم قد و قامت پدر است. لیخند به لب دارد. زن‌ها چادر گلدار یزدی به سر دارند. زمینه‌سفید با گل‌های ریزری که همه‌جا تکرار شده. اعیانی کوتاه قامت و تکیده است. گندم رو. برف پیری بر سر و صورتش نشسته، انگار دامنه‌ی کوهی که از پشت پنجره پیداست. چیزی ته چشم‌های مرد می‌جوشد که به سختی راضی به گفتنش می‌شود.

#### ■ زندگی در مسکن مهر

خانه بیش از انتظار مرتب است. همه چیز به جای خود. معلوم است اگر بنای آمدن مهمان هم نباشد همه اشیا گوش به فرمان زن سرجای خود می‌نشینند. هشت نفر مسافر این کویه ۷۵ متری آرام و بی‌صدا مطابق برنامه روزانه صبح را به شب پیوند می‌دهند و به آرزوی کوچک‌شان فکر می‌کنند. اعیانی بعد از دو سال خدمت سربازی در زنجان به زادگاهش سبزوار برگشت و به پیشنهاد یکی

از اقوام در جمعیت هلال احمر مشغول به کار شد. ازدواج کرد، با زنی که حالا پیچیده در چادر گلدار کنار مادر سالخورده ساکت نشسته و چشم‌دوخته به دهان مردش که آرام آرام به سوال مهمان پاسخ می‌دهد. چند سال بعد به مشهد منتقل شدند، باز هم نگهدیانی. به تهران منتقل شد و به جز یک‌سال زندگی در شاهرود، بیشترین ایام خدمت را در تهران گذراند. خانه در شهری بود و محل کار در شمال شهر. ۲۴ ساعت حراست از سازمان و ۴۸ ساعت فراغت در خانه. ۳۰ سال کار به این منوال گذشت تا بازنشسته شد. «کار سختی بود اما سختی کار نداشت. مسئولیت همه چیز با نگهدیانی است. کارمندها بعد از ساعت اداری می‌روند اما نگهدیانی باید تا فردا صبح گشت بزند و مراقب باشد که یک وقت آتش‌سوزی یا سرقت نشود.»

هیچ کدام از این حوادث در ساعت نگهدیانی او اتفاق نیفتاده که در شمار خاطرات کارش باشد. عقر به‌ها همیشه در آرامش همدیگر را دنبال می‌کرده‌اند. مردها در اتاق نگهدیانی چای می‌خورند، به نوبت گشت می‌زنند و تلویزیون تماشا می‌کردند تا آسمان رنگ بیازد و دوباره سرو کله کارمندها پیدا شود. مرد با آرامش همیشگی ساعت پایان کار را ثبت می‌کرده و راهی خانه می‌شده.

«ظهر به خانه می‌رسیدم.» دو ساعت می‌خوابیده و بعد نانی اگر لازم بوده می‌گرفته و تا ۴۸ ساعت بعد در خانه می‌مانده. در ۳۰ سال کار،

#### از نزدیکی

۱۵ کیلومتری شرق تهران در شهر جدید پردیس، خانه‌های یک شکلی کنار هم بالا رفته‌اند که از دور بی‌شباهت به لگوهای اسباب‌بازی نیست. مکعب‌هایی رنگی که تقسیم می‌شوند به آپارتمان‌های نقلی و اتاق‌های بی‌روح. «مشکلات این خانه‌ها از بیرون پیدا نیست، باید در آنها زندگی کنی تا مسائل و مصایبش هر روز آزارت دهد.» این را پدری می‌گوید که سال‌های بازنشستگی را در یکی از این مکعب‌ها سر می‌کند. اعیانی بیزار است از این که حالا تصویرش پس از ۳۰ سال کار، در ۶۲ سالگی، شبیه پیر مردانی باشد که در پارک‌ها به تماشای رهگذران می‌نشینند و به کیبوت‌ها دانه می‌دهند. قانون بازنشستگی ۳۰ سال مسن‌تر از اعیانی است. صندوق تعاون و بیمه کارگری هم ۶۳ ساله است. زندگی این مرد می‌گوید که شاید زمان بازنشستن هنوز فرا نرسیده است.

دوستدار محترم آتیه‌نو، شما می‌توانید برای اشتراک و دریافت هفته‌نامه، فرم زیر را تکمیل و براساس جدول مندرج هزینه اشتراک خود را پرداخت کنید.

آدرس پستی:

کد پستی:

تلفن ثابت:

تلفن همراه:

ارسال کنید. شروع ارسال نشریه حداکثر ۱۵ روز بعد از دریافت مدارک خواهد بود. هرگونه انتقاد و پیشنهادی را با شماره ۹-۰۸۸۵۱۷۰۸۸-۰۲۱ در میان بگذارید. آدرس: تهران، خیابان احمد قصبیر، خیابان دوازدهم، شماره ۲۲، طبقه همکف، بخش توزیع

یکساله: ۶۰ هزار تومان

یکساله: ۶۴ هزار تومان

شش ماه: ۳۰ هزار تومان

شش ماه: ۳۲ هزار تومان

سه ماهه: ۱۵ هزار تومان

سه ماهه: ۱۶ هزار تومان

تهران

شهرستان

## فرم اشتراک هفته‌نامه آتیه‌نو

نام و نام خانوادگی:

کدملی:

تحصیلات و شغل:

نوع اشتراک:

تعداد هفته‌نامه درخواستی:

مشترک گرامی، لطفا پس از تکمیل فرم فوق، وجه اشتراک مورد نظر را به حساب جاری ۱-۱۱۰۱۱۰۱-۸۶۱-۱۰۱۵ بانک سرمایه شعبه کارگر شمالی (کد ۱۰۱۵) به نام موسسه فرهنگی و هنری آهنگ آتیه واريز و فيش واریزی را به همراه فرم تکمیل‌شده به شماره فکس ۰۲۱-۸۸۵۱۷۰۸۷۰

